هانری کُرْبَن و باطنیگری

پروفسور هانری کُربَن ، از خاورشناسان نامداری است که بسیاری از فضلای کشور ما با احوال و آثار او کم و بیش آشنایی دارند. این فیلسوف و مستشرق فرانسوی به ایران و مذهب تشیع دلبستگی بسیار نشان داده و در احیای کتب حکیمان ایرانی چون سهروردی، ملّاصدرا و دیگران تلاش فراوان کرده است. مجموعهٔ مصنّفات شیخ اشراق را به چاپ رسانیده و کتابی مستقل دربارهٔ ملّا صدرای شیرازی نگاشته است، و به دستیاری یکی از فضلای معاصر، منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران را منتشر کرده است. از همین رو برخی از نویسندگان ما با خوش‌بینی بسیار از او یاد می‌کنند و کمتر دیده شده که انگشت نقد بر سخنان وی نهند و شاید نقد آرای کربن را خطایی نابخشودنی به شمار آورند. با اینهمه، نباید فراموش کرد که حیات علم، به بازنگری و تحقیق دربارهٔ آثار و آراء متفکّران بستگی دارد و اگر قرار باشد که این باب را مسدود کنیم و سخن کسانی را که خود ادّعای عصمت نداشتند همچون کلام الهی، نقدناپذیر بشمریم باید از تکامل دانش به کلّی ناامید شویم بلکه در تمییز حق از باطل فرومانیم. احترام و علاقه به فلان خاورشناس، هرچند بر وفق ذوق ما سخن گفته باشد، نباید حجاب آزاداندیشی شود و ما را از تحقیق و پیگیری در کار وی باز دارد.

با توجّه بدانچه گفتیم، نمی‌توان انکار کرد که هانری کُربن از دیدگاه مخصوصی به آیین ایرانیان می‌نگریست و آن دیدگاه چنان بود که کُربن، اسلام و تشیع را بیشتر در «اندیشه‌های باطنیان» و «تأویلات اسماعیلیه» جستجو می‌کرد، چرا که خود به مناسبت آموزشهای دوران جوانی و تعمّق

در آثار عارفان مسیحی، به اندیشه‌های تأویلی سخت‌گرایش داشت و از این رو به چاپ کتاب **«کشف المحجوب»**، اثر داعی مشهور اسماعیلیه، ابو یعقوب سجستانی، و همچنین **«جامع الحکمتین»** اثر ناصر خسروقبادیانی (داعی خراسان)، و نیز سه رسالهٔ اسماعیلی اقدام کرد. در کتاب تاریخ فلسفهٔ اسلامی خویش از آرای باطنیان، با ستایش و تمجید فراوان یاد می‌کند و حتّی از حسن اسماعیلی (که اسماعیلیان با عبارت: عَلی ذِکْرُهُ السَّلام از او یاد می‌کنند) و اعلام اباحی‌گری و الغای شریعت از سوی او، دفاع می‌نمایدو می‌نویسد: «او در تاریخ ۱۷ رمضان ۸–۵۵۹ هجری مطابق هشتم اوت سال ۱۱۶۴ میلادی که امام بود، حلول رستاخیز بزرگ یا قیامة القیامة را در ایوان بلند الموت و در مقابل همهٔ پیروان که بر آن ایوان فراهم آمده بودند، اعلام نمود. این مقاوله نامه، همچنان محفوظ مانده و به ما رسیده است مطلبی که اعلامیهٔ حسن متضمّن آن بود، بعثت اسلام روحانی محض، آزاد از هر گونه تشریع و از هر گونه تعبّد قانونی در همان هنگام بود. مذهب رستاخیز، تولّد روحانی بود زیرا معانی مکتوم الهامات و مُنزَلات نبوی را زنده و آشکار ساخت».[۱]

کُربن، عرفان اسلامی را نیز همراه و همکار مذهب باطنی و کیش اسماعیلی می‌شمرد و عقیده داشت: «پیش از آنکه ابن سینای فیلسوف متولّد شده باشد، عرفان اسلامی با مسائل عظیم و مجموع اصطلاحات و فرهنگش در جنب تشیّع اسماعیلی تشکیل یافته بود».[۲] وی حقیقت فلسفهٔ اسلامی را نیز چیزی فراتر از دستاوردهای باطنیّه نمی دانست و اگر به فیلسوفانی مانند ابن سینا توجّه داشت، از بُعدی به آنان می‌نگریست که به باطنیگری نزدیک باشد؛ چنانکه می‌گفت: «پدر و برادر ابن سینا از اسماعیلیه بودند، او خود در شرح حالی که از خویشتن نوشته است به مساعی آنان برای جلب او به دعوت اسماعیلی اشاره کرده است. بی‌شک بین جهان ابن‌سینایی و جهان شناسی اسماعیلی شباهتی اساسی موجود است».[۳]

هانری کُربن سعی داشت تا نشان دهد که اسلام و تشیع نیز با آیین باطنیه همراه و موافقند و همهٔ این نامهای متفاوت، بر یک معنا دلالت دارند؛ و از این رو پس از آنکه نمونه‌ای از تأویلات اسماعیلیه را بازگو می‌کند، می‌نویسد: «بی‌شک این طرز تفکّر در اسلام منحصر است. این طرز فکر، اساس و روح عرفان شیعه و موضوع دعوت اسماعیلی است».[۴]

از پژوهش در آثار اسماعیلیه به دست می‌آید که اساس باطنیگری – لااقل از دیدگاه عده‌ای از باطنیان – بر این معنا استوار است که همهٔ احکام شریعت دارای باطنی مستور و مخفی‌اند و هرگاه

۱- .هانری کربن، تاریخ فلسفهٔ اسلامی، ترجمهٔ اسدالله مبشّری، تهران ۱۳۶۱ ص ۱۳۳.

۲- همان، ص ۱۴.

۳- همان، ص ۲۲۹

۴- همان، ص ۱۱۰

کسی به ترقّی روحانی نایل شود، اجازه دارد تا از ظاهر شریعت درگذرد و خود را در برابر هیچ حکمی از احکام اسلام مسئول نداند و همه را با کمک «**تأویل**» به معنای باطنی حمل کند، زیرا مقصود اصلی، وصول به باطن است و ظواهر، بهانه و دستاویزی بیش نیست؛ چنانکه داعی بزرگ اسماعیلی، **سنان بن راشد** گفته است:

«من عَرَفَ الصُّورَةَ الباطِنِيّةَ فَقَد عَرَفَ حُكمَ الكِتابِ وَ رُفِعَ عَنهُ الحِسابُ وَ سَقَطَ عَنهُ التّكليفُ[۱]»

«کسی که چهرهٔ باطنی را بشناسد، همانا حکم کتاب آسمانی را شناخته است و حساب از او برداشته شده و تکلیف از وی ساقط می‌شود».

غزّالی در کتاب «**فضائح الباطنیّه**» همین فلسفه را به باطنیان نسبت می‌دهد و می‌نویسد:

«إنّ مَن ارْتَقی مِنْهُم إلی عِلْمِ الباطِنِ انْحَطَّ عَنْهُ التَّكليفُ وَ اسْتَراحَ مِنْ أعْبائِهِ[۲]»

«هر کسی از ایشان ترقّی کند و به علم باطن رسد تکلیف از او ساقط می‌شود و از سنگینی های آن می‌آساید».

هانری کُربن نیز از حقیقت این امر آگاهی داشت و بدون پرده پوشی در این باره می‌گفت: «عرفان اسماعیلی، همهٔ احکام ظاهری را دارای معانی مکتوم و حقیقت باطنی می داند. پس چون این معانی باطنی برتر از معانی ظاهری احکام است و ترقّی روحانی پیروان به درک آن معانی وابسته است، بنابراین ظاهر شرع به منزلهٔ قشری است که باید یک بار به طور قطع آن را در هم شکست. این کار همان است که تأویل اسماعیلی آن را انجام داد، بدین طریق که احکام شریعت را به حقیقت آن احکام بازگردانید؛ یعنی به ادراک معنی حقیقی تنزیل یا شریعت رسانید. بنابر عقیدهٔ آنان، تکالیف و احکام شریعت برای معتقد پا برجایی که برمبنای معانی روحانی و باطنی رفتار کند، محذوف است»[۳]

کُربن همگام با باطنیان، عقیده داشت که ظاهر و باطن اسلام با یکدیگر در ضدّیت و تعارض‌اند . او چون فرقهٔ شیعه را «گروهی باطن‌گرا» می‌پنداشت، از این رو گمان می‌کرد که شیعیان راستین، و نیز فلاسفه و صوفیان حقیقی، کسانی هستند که با احکام ظاهری اسلام به نبرد و ضدّیت برخاسته‌اند؛ چنانکه می‌نویسد: «نبرد معنویی که به وسیلهٔ اقلیت شیعه به سود اسلام روحانی و بر ضد مذهب تشریعی رهبری شده و همراه با تشیع به وسیلهٔ فلاسفه و صوفیان انجام یافته، هر چند کوششی پراکنده و بی‌نظم بوده است، با اینهمه امری مسلّم بوده و سراسر تاریخ فلسفهٔ اسلام را فرا گرفته است».[۴]

۱- صابر طعیمه، العقائد الباطنیّه و حکم الاسلام فیها، بیروت ۱۴۱۱ ق، ص ۱۶

۲- همان، ص ۱۵

۳- تاریخ فلسفهٔ اسلامی، ص ۱۳۵- ۱۳۶

۴- همان، ص ۴۷

به نظر کربن، این شکل از باطنیگری مورد تأیید ائمۀ شیعه بوده و آنان در آثار خود تمام نکته‌ها و رازهای آن را باز گفته‌اند. در این باره می‌نویسد: «شاید نکته‌ای نیز از باطنی بودن اسلام موجود نیست که در گفتگوها و مواعظ و دروس ائمّه شیعه قید نشده یا شمّه‌ای از آن گفته نشده باشد.»[۱]
در حقیقت هانری کربن تمایل داشت که بگوید شریعت اسلام پیش از آنکه دشمنانش بـه ابطـال آن برخیزند خود طرح الغای خویش را به میان آورده و این راز را از زبان امامان اهل بیـت علـیهم السّلام فاش ساخته است! ولی این ادّعایی است که آثار پیامبر ارجمند اسلام و خاندان گرامـی او، برخلاف آن گواهی می‌دهند و هر کس با تعالیم ایشان آشنایی داشته باشد می‌داند کـه از دیـدگاه خاندان رسول صلی الله علیه و آله و سلّم ظاهر و باطن اسلام یعنی ظاهر احکام و مصالح آنها یـا ظاهر قرآن و معانی و نکته های آن، با یکدیگر منافات ندارند و وصول به یکی از آن دو، مـستلزم ترک و رفع دیگری نیست و از این رو در آثار اسلامی، ظاهر و باطن دین، مرادف با علم و حکمت (یا حُکم) آمده است؛ چنانکه در حدیث نبوی می خوانیم: «**فَظاهِرهُ حُکْمٌ وَ باطِنُـهُ عِلْـمٌ**[۲]» و در خطبۀ علوی می‌خوانیم : «**مِنْ ظاهِرِ عِلْمٍ و باطِنِ حِکَمٍ**[۳]» و واضح است که علم و حکمت بـا هـم تعارض ندارند و نبرد و نزاعی میان آنها نیست.

فرقۀ باطنیه، تمام دین را همچون رمز و معمّا می‌پنداشتند و معلوم است که طرّاحان رمـوز را بـا ظاهر امور کاری نیست، بلکه قصد آنان از طرح رمزهایشان، اموری مخـالف بـا ظـاهر اسـت. امـا اسلام، سراسر رمز و چیستان نیست و کتاب اساسی آن، قرآن کریم است که خود را کتـاب مُبـین (کتابی واضح و روشن) معرفی کرده که به زبان عربی (عربی مُبـین) نـازل شـده اسـت، چنانکـه می‌فرمایـد: ﴿ طسٓ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡقُرۡءَانِ وَكِتَابٖ مُّبِينٍ ﴾ (نمـل:۱) یـا مـی‌فرمایـد: ﴿ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ﴾ (قَصَص :۲) و همچنین فرموده است: ﴿ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ ﴾ (شّعراء: ۱۹۵)

امّا هانری کُربن هماهنگ با اندیشه‌های باطنیه، اسلام را مبتنی بر اسـرار و معمّاهـا پنداشـته و می‌نویسد: «آیین اسلام، بر اساس تعلیم اصول و اسرار بنا شده»[۴] است و از اینکه غزّالی در کتاب «فضائح الباطنیّه» بر ضدّ این گروه سخن گفته و تمام احکام اسـلام را رمـز و چیـستان نـشمرده

۱-همان، ص ۴۵

۲-کلینی، محمّدبن یعقوب، الأصول من الکافی، بیروت ۱۴۰۱ ق، ص ۵۹۹

۳-نهج البلاغه، شرح شیخ محمّد عبده، چاپ عبدالعزیز سیّدالأهل، بیروت ۱۳۸۲ ق، ص ۲۶۷.

۴-کُربن، همان، ص ۲۴۶.

است، ابراز شگفتی می‌کند و در دفاع از مذهب باطنی می‌نویسد: «امروز ما پاسخهای پرمغز اسماعیلیه را به حمله‌های غزالی می دانیم، همهٔ سؤالات او را می‌توان مورد انتقاد قرار داد.»[1]

گفتیم که باطنیّه با کمک «تأویل» از ظاهر شریعت در می‌گذرند و به گمان خود، راه به باطن دین می‌برند. مثلاً به عقیدهٔ آنان، عدد هفت، در سراسر قرآن کریم به «هفت امام اسماعیلی» تأویل می‌شود و مقصود از «هفت آسمان» و «هفت دریا» ... و نظایر اینها در باطن، امامان هفتگانه‌اند.[2] هانری کُربن می‌نویسد: «هفت امام در مذهب اسماعیلی، رمز هفت فلک دوّار و سیارگان آن است.»[3]

برداشت نگارنده از عبارت وی این است که نه تنها آیات قرآنی، بلکه اجرام آسمانی هم بر حقّانیت کیش اسماعیلی دلالت دارند و به گونهٔ مرموزی، از وجود هفت امام پس از پیامبر ﷺ حکایت می‌کنند! و اهل تحقیق می دانند که این قبیل تأویلات، ریشهٔ یونانی دارد و از فیثاغورثیان به اسماعیلیه راه یافته و در آیین پاک اسلام، خبری از این پندارگرایی‌ها نبوده است.[4]

باطنیه علاوه بر مبالغه در تأویل به ورطه غلوّ دربارهٔ امامان نیز افتاده‌اند و به همین دلیل، تکالیف دینی و احکام خدایی را در تأویل نهایی، ساقط می‌شمرند و تقدیس امامان را جانشین آنها می‌کنند. کُربن نیز دقیقاً همین راه را می‌پیماید و برای تجلیل از مقام و شأن امام، از همهٔ روایات ساختگی، که غالیان در طول تاریخ جعل کرده‌اند، کمک می‌گیرد و روایاتی نظیر «**خطبة البیان**» و «**خطبة طتنجیه**» را به گواهی می‌آورد. و به عنوان نمونه می‌نویسد: «این تأکیدات در **خطبة البیانِ** معروف، منسوب به امام اوّل به اوج خود رسیده است و راجع به امام جاوید سخن می گوید: من آیت قادر مطلقم ، من عرفان اسرارم، من آستانهٔ آستانه‌هایم، من محرم انوار جلال خداوندم، من

۵- کُربن،همان، ص ۲۴۶.

۱- نگاه کنید به کتاب **الکشف**، نوشتهٔ جعفربن منصور، بیروت ۱۴۰۴ق، ص ۱۴۷

۲- تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۴۸.

۳- از جمله تأویلات موهن و زشتی که کُربن به پیروی از باطنیان آورده آن است که در کتاب **ارض ملکوت** می‌نویسد: «ائمّه، زوجات پیغمبرند و بالاتر از این، از آنجا که ولایت چیزی به جز ولادت معنوی مؤمنان نیست، وقتی سخن از مادر مؤمنان (أمّ المؤمنین) به معنی حقیقی آن، می‌رود باید از معنی حقیقی و نهایی این کلمهٔ مادر،ائمّه را افاده کرد.»!! (هانری کُربَن، ارض ملکوت و کالبد انسان در روز رستاخیز از ایران مزدایی تا ایران شیعی، ترجمهٔ ضیاءالدّین دهشیری، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۲۰).

قلم اعلی و لوح محفوظم، من آنم که در انجیل «الی[1]» نامیده شده‌ام، من صاحب سرّ رسول خداوندم. خطبهٔ مزبور به نحوی پرصلابت هفتاد مورد را با همین نحو فوق العاده بیان می‌کند».[2]

هر حدیث‌شناس خردمندی با کمترین تأمل می‌تواند دریابد که این سخنان ساختگی، از امام متقیان امام علی عليه‌السلام نیست و به فرض آنکه امیر مؤمنان عليه‌السلام می‌خواست آن سخنان را بر زبان آورد، با توجه به دشمنان فراوان و متعصّبی که در روزگار خود داشت، ممکن نبود که چنین خطبه‌ای را در حضور مردم اظهار دارد و در سخنرانی عمومی، خویشتن را دارای مقام «ازلی» و «مدبّر جهان» معرفی کند: و «**أنا صاحِبُ الأزَلِيَّةِ الأوَّلِيَّة... أنا مُدَبِّرُ العالَمِ** [3]» بخواند زیرا بلافاصله نواصب و خوارج و دیگران، او را تکفیر می‌کردند و چه بسا در دم، امام را می‌کشتند. پس، ساختگی بودن این خطبه و امثال آن که هانری کُربن بدانها توّسل جسته روشن است؛ بویژه که این روایات را **شیخ رجب بُرسی** در کتاب «**مشارقُ الأنوار اليقين فی أسرار أميرالمومنين**» آورده و این شیخ، نزد حدیث شناسان متّهم و مطعون است و او را از غالیان شمرده‌اند و به روایات وی اعتماد نکرده اند، تا آنجا که **مجلسی** در مقدمهٔ کتاب «**بحارالأنوار**» می‌نویسد: «**كتابُ مشارقِ الأنوار و كتابُ الألْفَينِ للْحافظِ رجبِ البُرسی و لا أعْتَمِدُ عَلی ما يَتَفَرَّدُ بِنَقلِهِ لاشْتِمالِ كِتابَيْهِ عَلی ما يُوهِمُ الْخَبْطَ و الخَلْطَ وَ الاِرْتِفاعَ** [4]» یعنی :«کتاب مشارق الأنوار و نیز کتاب الألفین از آثار حافظ رجب بُرسی است و من بدانچه این شیخ، به تنهایی نقل می‌کند اعتماد ندارم، زیرا، هر دو کتاب اموری را در بر دارند که به نظر می‌رسد در آنها دچار پریشان فکری و آشفتگی سخنان و غلوّ شده است».

اما کُربن از حدیث شناسان اسلامی نیز پیش افتاده و دربارهٔ آثار بُرسی و خطبه‌های مجعول وی می‌نویسد: «در میان آثار رجب بُرسی که به هشت اثر می‌رسد، مشارق‌الأنوار را که مهمترین خطبه‌های عرفانی منسوب به امام اول را شامل می‌شود، می‌توان دیباچه‌ای بسیار عالی بر حکمت شیعی تلقی کرد.»![5]

۴- الی یا ایلی ، نام خدا است و در انجیل آمده که مسیح می‌گفت: ایلی ، ایلی لما سبقتنی. یعنی الهی، الهی چرا مرا ترک کردی؟ (متّی باب ۲۷، شمارهٔ ۴۶).

۵- کربن، همان، ص ۷۲.

۱- رجب برسی، مشارق أنوار اليقين، لبنان [بی‌تا]، ص ۲۰۴

۲- مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، بیروت ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۱۰.

۳- هانری کربن، تاریخ فلسفهٔ اسلامی،ترجمهٔ سید جواد طباطبایی، تهران، ۱۳۷۰، ج ۲،ص ۱۳۹.

اگر ادّعاهای گزافی را که کربن به امیرمؤمنان علیه‌السلام نسبت داده، با خطبه‌های امام در نهج‌البلاغه بسنجیم، در ساختگی بودن آنچه کربن آورده تردید نمی‌کنیم.[1] آری هانری کربن، معرّفی «تشیّع حقیقی و فلسفهٔ آن» را دستاویز قرار داده و به امامان اهل بیت علیهم‌السلام و نیز به شیعیان نسبتهایی می‌دهد که خود ایشان آشکارا به انکار آنها برخاسته‌اند. مثلاً کربن ادّعا دارد که شیعیان، قرآن کریم را کتابی **«مُثله شده»** می‌شمارند و در این باره می‌نویسد: «در گذشته توضیح داده‌ایم که چگونه تمایز میان تسنن و تشیع را بایستی اساساً با توجه به «پدیدار کتاب مقدس» یعنی وحی قرآنی فهمید. البته نه صرفاً به این دلیل که برابر نظر اهل تشیع، قرآنی که امروزه در دسترس ماست قرآنی مثله شده است، بلکه به این علت که حقیقت کتب آسمانی را بایستی در قلب اعماق پنهان و کثرت معانی باطنی آن دریافت.»[2]

در اینجا هانری کربن با اینکه به طور اصولی از موضوع تحریف قرآن بحث نمی‌کند، ولی به گونه‌ای ضمنی اشاره دارد به اینکه علمای شیعه، قرآن موجود را کتابی مثله شده می‌شمارند و می‌دانیم که جز اخباری مسلکان شیعه، بزرگان علمای امامیه چون: **شیخ صدوق، سیّد مرتضی، شیخ طوسی، شیخ طبرسی، علّامهٔ حلّی** و دیگران، قرآن کریم را مصون از هر گونه تبدیل و تغییر می‌دانند و کافی است که در اینجا قول شیخ صدوق را به یاد آریم که در کتاب اعتقاداتش می‌نویسد: «**إعْتِقادُنا أنَّ القُرْآنَ الَّذی أنزَلَ اللهُ تَعالی عَلی نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ سَلَّمَ هُوَ ما بَیْنَ الدَّفَتَیْنِ وَ هُوَ ما فی أیْدِی النّاسِ لَیْسَ بِأکْثَرَ مِنْ ذلِکَ.**»[3]

یعنی:« اعتقاد ما [شیعیان] این است: قرآنی که خدای تعالی بر پیامبرش محمّد ﷺ فرو فرستاده، همین کتابی است که اینک میان دو جلد و در دست مردم قرار دارد و بیش از این نیست».

برخلاف رأی کسانی که به آثار کُربَن از سر خوشبینی می‌نگرند و او را مدافع اسلام و تشیّع می‌انگارند و برای جهان شیعه، نعمتی مُغتَنم می‌شمارند، به نظر نِگارنده آنچه هانری کربن دربارهٔ اسلام، آورده، از حقیقت این کیشِ خدایی فاصله‌ای بسیار دارد، هر چند به رنگ «فلسفهٔ تشیّع» و «تعالیم امامان» ظاهر شده است.

۴- به عنوان نمونه نگاه کنید به: نهج البلاغه، ص ۴۱۱- ۴۱۳.

۱- کربن، همان، ۱۳۷۰، ج۲، ص۱۷.

۲- ابن بابویه، محمد بن علی، الاعتقادات، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۷۰ ق، ص ۹۳.